**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه226– 06 /11/ 1398 قبول قول مرد در طلاق/مساله بیستم تکمله‌ی عروه/ اقوال فقها در عده/کتاب العدد**

**خلاصه‌ی مباحث گذشته:**

بحث در این بود که آیا قول مرد در مورد طلاق پذیرفته می شود یا پذیرفته نمی شود؟ روایت سکونی را بیان کردیم و گفتیم که این روایت با بحث پذیرش قول مرد در مورد طلاق مرتبط نیست.

سپس صرف نظر از فضای عامه به توضیح و تبیین این روایت پرداختیم و گفتیم اگر نتوانیم مضمون روایت را بپذیریم باید آن را بر قاعده‌ی الزام حمل کنیم.

حال با توجه به فضای عامه این روایت را معنا خواهیم کرد.

# روایت سکونی

«مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام‏ فِي الرَّجُلِ يُقَالُ لَهُ أَ طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ فَيَقُولُ نَعَمْ قَالَ قَالَ قَدْ طَلَّقَهَا حِينَئِذٍ.»[[1]](#footnote-1)

# فتاوای عامه در طلاق

## کلام ابن قدامه در مورد طلاق

### مساله‌ی 5866 مغنی ابن قدامه

مَسْأَلَةٌ أَتَى بِصَرِيحِ الطَّلَاقِ

(5866) مَسْأَلَةٌ؛ قَالَ: (وَإِذَا أَتَى بِصَرِيحِ الطَّلَاقِ لَزِمَهُ، نَوَاهُ، أَوْ لَمْ يَنْوِهِ) قَدْ ذَكَرْنَا أَنَّ صَرِيحَ الطَّلَاقِ لَا يَحْتَاجُ إلَى نِيَّةٍ، بَلْ يَقَعُ مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ، وَلَا خِلَافَ فِي ذَلِكَ. وَلِأَنَّ مَا يُعْتَبَرُ لَهُ الْقَوْلُ يَكْتَفِي فِيهِ بِهِ، مِنْ غَيْرِ نِيَّةٍ، إذَا كَانَ صَرِيحًا فِيهِ، كَالْبَيْعِ. وَسَوَاءٌ قَصَدَ الْمَزْحَ أَوْ الْجِدَّ؛ لِقَوْلِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «ثَلَاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ وَهَزْلُهُنَّ جِدٌّ النِّكَاحُ، وَالطَّلَاقُ، وَالرَّجْعَةُ» رَوَاهُ أَبُو دَاوُد، وَالتِّرْمِذِيُّ، وَقَالَ: حَدِيثٌ حَسَنٌ. قَالَ ابْنُ الْمُنْذِرِ: أَجْمَعَ كُلُّ مَنْ أَحْفَظُ عَنْهُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ، عَلَى أَنَّ جِدَّ الطَّلَاقِ وَهَزْلَهُ سَوَاءٌ. رُوِيَ هَذَا عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَابْنِ مَسْعُودٍ. وَنَحْوُهُ عَنْ عَطَاءٍ، وَعُبَيْدَةَ. وَبِهِ قَالَ الشَّافِعِيُّ، وَأَبُو عُبَيْدٍ. قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: وَهُوَ قَوْلُ سُفْيَانَ، وَأَهْلِ الْعِرَاقِ.  
فَأَمَّا لَفْظُ الْفِرَاقِ وَالسَّرَاحِ، فَيُنْبِي عَلَى الْخِلَافِ فِيهِ؛ فَمَنْ جَعَلَهُ صَرِيحًا أَوْقَعَ بِهِ الطَّلَاقَ مِنْ غَيْرِ نِيَّةٍ، وَمَنْ لَمْ يَجْعَلْهُ صَرِيحًا لَمْ يُوقِعْ بِهِ الطَّلَاقَ حَتَّى يَنْوِيَهُ، وَيَكُونُ بِمَنْزِلَةِ الْكِنَايَاتِ الْخَفِيَّةِ.[[2]](#footnote-2)

عامه صیغه های طلاق را دو قسم می دانند:

1. صیغه های صریح مثل طلّق و مشتقاتش؛ عامه در مورد بعضی از واژه ها در صراحت و عدم آن اختلاف دارند. در صورتی که شخص در طلاق از الفاظ صریح استفاده کند، اگر نیت طلاق هم نداشته باشد طلاق واقع می شود.
2. صیغه های کنایی که نیت طلاق در آن ها شرط می باشد.

فرق گذاشتن بین «عمر و ابن مسعود» با «عطاء و عبیدة» به خاطر این است که عمر و ابن مسعود صحابی هستند و صحابی یکی از مدارک احکام می باشد اما عطاء و عبیدة، تابعی هستند.

### مساله‌ی 5874 مغنی ابن قدامه

(5874) مَسْأَلَةٌ؛ قَالَ: (وَلَوْ قِيلَ لَهُ: أَلِك امْرَأَةٌ؟ فَقَالَ: لَا. وَأَرَادَ بِهِ الْكَذِبَ، لَمْ يَلْزَمْهُ شَيْءٌ. وَلَوْ قَالَ: قَدْ طَلَّقْتهَا. وَأَرَادَ بِهِ الْكَذِبَ، لَزِمَهُ الطَّلَاقُ) إنَّمَا لَمْ يَلْزَمْهُ إذَا أَرَادَ الْكَذِبَ؛ لِأَنَّ قَوْلَهُ: مَا لِي امْرَأَةٌ. كِنَايَةٌ تَفْتَقِرُ إلَى نِيَّةِ الطَّلَاقِ، وَإِذَا نَوَى الْكَذِبَ فَمَا نَوَى الطَّلَاقَ، فَلَمْ يَقَعْ. وَهَكَذَا لَوْ نَوَى أَنَّهُ لَيْسَ لِي امْرَأَةٌ تَخْدُمُنِي، أَوْ تُرْضِينِي، أَوْ أَنِّي كَمَنْ لَا امْرَأَةَ لَهُ، أَوْ لَمْ يَنْوِ شَيْئًا لَمْ تَطْلُقْ؛ لِعَدَمِ النِّيَّةِ الْمُشْتَرَطَةِ فِي الْكِنَايَةِ، وَإِنْ أَرَادَ بِهَذَا اللَّفْظِ طَلَاقَهَا، طَلُقَتْ؛ لِأَنَّهَا كِنَايَةٌ صَحِبَتْهَا النِّيَّةُ.

وَبِهَذَا قَالَ الزُّهْرِيُّ، وَمَالِكٌ، وَحَمَّادُ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ، وَأَبُو حَنِيفَةَ، وَالشَّافِعِيُّ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ، وَمُحَمَّدٌ: لَا تَطْلُقُ؛ فَإِنَّ هَذَا لَيْسَ بِكِنَايَةٍ، وَإِنَّمَا هُوَ خَبَرٌ هُوَ كَاذِبٌ فِيهِ، وَلَيْسَ بِإِيقَاعٍ. وَلَنَا، أَنَّهُ مُحْتَمِلُ الطَّلَاقِ؛ لِأَنَّهُ إذَا طَلَّقَهَا فَلَيْسَتْ لَهُ بِامْرَأَةٍ، فَأَشْبَهَ قَوْلَهُ: أَنْتِ بَائِنٌ. وَغَيْرَهَا مِنْ الْكِنَايَاتِ الظَّاهِرَةِ، وَهَذَا يُبْطِلُ قَوْلَهُمْ. فَأَمَّا إنْ قَالَ: طَلَّقْتهَا. وَأَرَادَ الْكَذِبَ طَلُقَتْ؛ لِأَنَّ لَفْظَ الطَّلَاقِ صَرِيحٌ، يَقَعُ بِهِ الطَّلَاقُ مِنْ غَيْرِ نِيَّةٍ.[[3]](#footnote-3)

### مساله‌ی 5875 مغنی ابن قدامه

(5875) فَصْلٌ: فَإِنْ قِيلَ لَهُ: أَطَلَّقْت امْرَأَتك؟ فَقَالَ: نَعَمْ. أَوْ قِيلَ لَهُ: امْرَأَتُك طَالِقٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. طُلِّقَتْ امْرَأَتُهُ، وَإِنْ لَمْ يَنْوِ.  
وَهَذَا الصَّحِيحُ مِنْ مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ، وَاخْتِيَارِ الْمُزَنِيّ؛ لِأَنَّ نَعَمْ صَرِيحٌ فِي الْجَوَابِ، وَالْجَوَابُ الصَّرِيحُ لِلَّفْظِ الصَّرِيحِ صَرِيحٌ[[4]](#footnote-4)

# توضیح روایت سکونی با توجه به فضای عامه

با توجه به فتاوای عامه، این روایت ناظر به فتاوای عامه و محمول بر تقیه می باشد.

## اشکال

اگر روایت تقیه ای است، چرا امام صادق علیه السلام روایت را از امیرالمومنین سلام الله علیه نقل کرده است؟

### پاسخ به اشکال

امام علی علیه السلام هم ممکن است در ظرف تقیه به سوال سائل پاسخ داده باشد و امام صادق علیه السلام حکم تقیه ای علی علیه السلام را نقل کرده است.

#### اشکال

چرا امام صادق علیه السلام حکم تقیه ای امام علی علیه السلام را نقل کرده است؟

##### پاسخ

ممکن است سائل از امام صادق علیه السلام از عامه بوده باشد و امام صادق علیه السلام هم طبق فتاوای عامه به او پاسخ داده است و روایت تقیه ای امام علی علیه السلام را برای او نقل کرده است.

### فضای زمان امام علی علیه السلام

در مقدمه‌ی رجال کشی چنین آمده است: وَ ذَكَرَ هِشَامٌ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ‏: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) عِنْدَكُمْ بِالْعِرَاقِ يُقَاتِلُ عَدُوَّهُ وَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ وَ مَا كَانَ فِيهِمْ خَمْسُونَ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، وَ حَقَّ مَعْرِفَةِ إِمَامَتِهِ.[[5]](#footnote-5)

اکثر افراد امیرالمومنین را خلیفه‌ی چهارم می دانستند و به عنوان این که با ایشان بیعت کرده اند پس واجب الاتباع می باشد، همراه ایشان می جنگیدند.

در قاموس الرجال ذیل این عبارت از رجال کشی چنین آمده است: و في خبر الكشّي المروي في ديباجته: كان عليّ عليه السلام بالعراق يقاتل عدوّه و ما كان في أصحابه خمسون رجلا يعرفونه حقّ معرفته. و في صفّين نصر: و لمّا نادى منادي الشام: معنا الطيّب ابن الطيّب عبيد اللّه بن عمر، أجابه منادي العراق: معنا الطيّب ابن الطيّب محمّد بن أبي بكر[[6]](#footnote-6)

#### بیعت محمد بن ابی بکر با امام علی علیه السلام

در رجال کشی نقل جالبی از بیعت محمد بن ابی بکر آمده است:

113 مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ، قَالَ‏ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ زُحَلَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ، قَالَ‏ ذَكَرْنَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) رَحِمَهُ اللَّهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ، قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَوْماً مِنَ الْأَيَّامِ ابْسُطْ يَدَكَ أُبَايِعْكَ! فَقَالَ أَ وَ مَا فَعَلْتَ‏ قَالَ بَلَى، فَبَسَطَ يَدَهُ، فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُكَ وَ أَنَّ أَبِي فِي النَّارِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) كَانَ إِنْجَابُهُ‏ مِنْ قِبَلِ أُمِّهِ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهَا لَا مِنْ قِبَلِ أَبِيهِ.[[7]](#footnote-7)

شاید اصل این کار را به تبع مهدی مولی عثمان انجام داده باشد. در رجال کشی در مورد او چنین آمده است:

الْمَهْدِيُّ مَوْلَى عُثْمَانَ‏

166 مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَنَّ الْمَهْدِيَّ مَوْلَى عُثْمَانَ أَتَى فَبَايَعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ جَالِسٌ، قَالَ أُبَايِعُكَ عَلَى أَنَّ الْأَمْرَ كَانَ لَكَ أَوَّلًا وَ أَبْرَأُ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ، فَبَايَعَهُ.[[8]](#footnote-8)

# اشکال به تفسیر محقق حلی از روایت سکونی

عبارت روایت سکونی «قَدْ طَلَّقَهَا حِينَئِذٍ» می باشد، یعنی الان طلاقش داده است.

محقق حلی در توضیح این عبارت فرمود: مرد فعلی را انجام داده است که شارع مقدس حکم ظاهری به طلاق کرده است، یعنی از اول طلاق واقع شده بود.

معنای کلام محقق این است که با اقرار مطلِّق، شارع حکم می کند که از ابتدا طلاق واقع شده است.

این تفسیر محقق حلی خلاف ظاهر می باشد. طَلَّقَهَا حِينَئِذٍ یعنی طلاق واقعی الان محقق شده است و قبلا محقق نشده بود، طلاق ظاهری هم قطعا محقق نشده بود.

در نتیجه روایت یا ناظر به قاعده‌ی الزام است یا همان مطلبی که عامه گفتند که با همین لفظ نعم در جواب سوال از طلاق، طلاق واقع می شود.

اگر فضای عامه و فتاوای آن ها در زمان امام صادق علیه السلام هم به همان صورت که در کلام ابن قدامه آمده است، باشد، تقیه ای بودن روایت واضح تر خواهد بود و دیگر روایت را بر قاعده‌ی الزام حمل نمی کنیم.

با توجه به این که در روایات شیعه تاکید شده است که در طلاق نیت و قصد شرط است، مشخص می شود که روایت سکونی که بدون نیت و با إخبار طلاق را واقع می داند، ناظر به فتاوای اهل سنت است که طلاق را بدون قصد و نیت و با إخبار صحیح می دانند، در نتیجه این روایت تقیه ای صادر شده است.

از طرفی این روایت، موثقه می باشد، اگر موثقات را با دو شرط «مخالف فتوا و روایات امامیه نبودن» حجت بدانیم، روایت سکونی ذاتا حجت نیست، اگر موثقات را به طور کلی حجت بدانیم، این روایت در تعارض با روایات زیادی که نیت را در طلاق شرط دانسته اند و قطعی الصدور هستند، از حجیت ساقط می شود.

# تعارض دو اصل در صورت مجهول بودن تاریخ طلاق و وضع حمل

مرحوم سید در صورت مجهول بودن تاریخ طلاق و وضع حمل فرمود: مع انّ في صورة الجهل بهما يتعارض الأصل من الطرفين و حينئذ فالمرجع أصالة بقائها في العدة للعلم بثبوتها، و كون الشك في انقضائها

دو اصل متعارض عبارتند از:

1. استصحاب عدم وقوع طلاق تا زمان وضع حمل
2. استصحاب عدم وقوع وضع حمل تا زمان طلاق

پس از تساقط این دو اصل مرحوم سید استصحاب بقاء عده را جاری می داند.

این کلام سید طبق مبنای متعارف صحیح است اما طبق مبنای دیگر صحیح نیست.

در تقدم اصل سببی بر اصل مسببی دو مبنا وجود دارد:

1. اصل سببی بر اصل مسببی، حتی در صورتی که این دو اصل متوافق باشند، مقدم است.
2. اصل سببی در صورت تخالف با اصل مسببی بر آن مقدم است.

در این بحث استصحاب عدم وقوع طلاق تا زمان وضع حمل اصل سببی است و استصحاب بقاء عده اصل مسببی می باشد که متوافق هستند.

طبق مبنای اول این اصل سببی با استصحاب عدم وقوع وضع حمل تا زمان طلاق تعارض کرده و تساقط می کنند و اصل مسببی جاری می شود.

اما طبق مبنای دوم این اصل سببی و اصل مسببی، هر دو در طرف معارضه با استصحاب عدم وقوع وضع حمل تا زمان طلاق قرار می گیرند و تساقط می کنند و دیگر اصلی باقی نمی ماند.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج8، ص38.](http://lib.eshia.ir/10083/8/38/بنان)

   و جامع احادیث الشیعه، ج 27 ص 37، ح40006 [↑](#footnote-ref-1)
2. [المغني، ابن قدامة، جلد 7 ،صفحه 397](http://lib.efatwa.ir/43902/7/397/5866) [↑](#footnote-ref-2)
3. [المغنی، ابن قدامه، جلد 7، صفحه 400](http://lib.efatwa.ir/43902/7/400/5874) [↑](#footnote-ref-3)
4. [المغنی، ابن قدامه، جلد 7، صفحه 401](http://lib.efatwa.ir/43902/7/401/5875) [↑](#footnote-ref-4)
5. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج1، ص6.](http://lib.eshia.ir/10241/1/6/%DB%8C%D8%B9%D8%B1%D9%81%D9%88%D9%86%D9%87) [↑](#footnote-ref-5)
6. [قاموس الرجال، التستری ج 1، ص 32](http://lib.eshia.ir/10508/1/32/%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B1%D9%88%DB%8C) [↑](#footnote-ref-6)
7. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج 1، ص 64](http://lib.eshia.ir/10241/1/64/%D8%A7%D8%A8%D8%A7%DB%8C%D8%B9%DA%A9) [↑](#footnote-ref-7)
8. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج 1، ص 104](http://lib.eshia.ir/10241/1/104/%D8%A7%D9%84%D9%85%D9%87%D8%AF%DB%8C) [↑](#footnote-ref-8)